

مروری بر آثار احمد محمود (۳)

آناهد اجاکیانس

زمین سوخته

زمانی که نویسنده‌ای واقع‌گرا و انسان‌دوست نظیر احمد محمود به مسئله تجاوز عراق به خطه خوزستان به‌ویژه شهر اهواز، که بستر اکثر حوادث آثار اوست، می‌پردازد، نمی‌توان حاصلی جز رمانی برجسته همانند زمین سوخته (۱۳۶۱) انتظار داشت که به زبانی ساده و شیوا و بیانی موشکافانه و بصری به تجسم واقعیات جنگ در سه ماهه اول آن می‌پردازد. در این اثر نه‌چندان حجیم اما سرشار از حوادث و شخصیت‌های گوناگون، نگاه نویسنده (جز در یک مورد) به درون جبهه‌ها و جنگ‌های تن‌به‌تن معطوف نیست. هر چند شرح گام‌به‌گام پیشروی و عقب‌نشینی دشمن و عملیات تدافعی رزمندگان اسلام با ذکر مکان‌ها و عده شهدا و اسرا و نیز تخریبات ستون پنجم نمایی کلی از جنگ به خواننده عرضه می‌دارد. بلکه این تبعات جنگ در ابعاد فردی و اجتماعی است که دغدغه‌های نویسنده و مضمون رمان را شکل می‌دهد.

بعد فردی

ساکنین شهر اهواز، در روزهای آخر شهریور، در آرامش و در جنب و جوش استقبال از سال تحصیلی به سر می‌برند و شایعاتی که از دو هفته پیش درباره استقرار و تحرکات نیروهای عراقی در مرزهای خوزستان به گوش می‌رسد خللی در روال زندگی روزمره

پدید نیآورده است. اما، با شروع اولین تجاوزات دشمن و تأیید آن از رسانه‌ها، شهر درگیر هیجان عمومی و شاهد همبستگی مردم در ایجاد سنگرها و ساختن کوکتل مولوتف و شتاب به سوی پادگان‌ها برای گرفتن اسلحه و سر دادن شعار مقاومت عمومی است. با اوج گرفتن حملات دشمن، به تدریج هیاهو، بی‌نظمی و هراس بر مردم شهر مستولی می‌گردد. ساکنان شهر به پناهگاه‌های خانگی و عمومی کشانده می‌شوند و از بیم جان به ترک خانه و دیار خود می‌اندیشند. برخی موفق به فرار و برخی دیگر، پس از تلاش‌های فراوان و سپری کردن ساعات طولانی در ازدحام ایستگاه‌های عمومی، نومیدانه به خانه خود مراجعت می‌کنند.

خانوادهٔ پرجمعیت راوی، متشکل از مادری سالمند و برادران و خواهران و بستگان نزدیک، نیز مدتی در زیرزمین خانه لحظات پرهراسی را می‌گذرانند و آنگاه، با شدت گرفتن حملات عراق به شهر اهواز و دیگر شهرها، به تدریج در گروه‌های چندنفره عازم تهران می‌شوند. در این میان، تنها راوی و دو برادرش، خالد و شاهد، به دلیل تعهدات شغلی در شهر باقی می‌مانند.

اندکی بعد، پس از شهید شدن خالد بر اثر اصابت ترکش‌های گلوله‌های دشمن، شاهد نیز، که در سوگ برادر دچار عدم تعادل روحی شده است، به نزد سایر افراد خانواده فرستاده می‌شود و راوی که دیگر تاب تحمل خانه و خاطرات تلخ را ندارد به خانهٔ «ننه باران» پناه می‌برد.

ابعاد اجتماعی

خانهٔ ننه باران، زن میان‌سالی که به فراگیری فنون کاربرد اسلحه مشغول است و به داشتن فرزندی چون «باران» که به جبههٔ جنگ پیوسته است فخر می‌فروشد، در نزدیکی میدان اصلی شهر قرار دارد و این خود فرصتی است برای راوی تا هر روز به میدان شهر و قهوه‌خانهٔ «مهدی پاپتی» سرزند و، بی‌اعتنا به سروصدای انفجارهای دور و نزدیک یا رگبارهای ضدحملهٔ خودی، با کسبه و اهل محل به گفت‌وگو بنشیند. در خلال این محاورات است که شخصیت‌های گوناگون، هر یک نمایندهٔ قشر و تیپ خاصی از اجتماع جنگ‌زدهٔ اهواز، به تدریج به خواننده معرفی می‌شوند و او را با ابعاد گوناگون تبعات جنگ آشنا می‌سازند.

خانواده بی سرپرستی که از کمبودها و نقل مکان اردوگاه‌های جنگ‌زدگان و سربار بودن دل‌خسته شده و به شهر اهواز پناه برده است؛ «امیر سلیمان» که، از بیم غارت خانه‌اش، اوقات خود را جلوی خانه‌اش سپری می‌کند؛ «بابا اسمال» پیر که به تیمار گاوهای رها شده و سرگردان در خیابان‌ها پرداخته و روزها را به یافتن علوفه برای آنها سپری می‌سازد و شیر آنها را به مردم فقیر و درمانده می‌بخشد؛ جوان ۱۶ ساله‌ای که در شوق پیوستن به جبهه‌هاست؛ «میرزا علی»، کارمند جوانی که عاشق است و ساعات طولانی در انتظار تردد محبوب در میدان به سر می‌برد؛ و کسانی دیگر از جمله چهره‌های دایمی میدان‌اند. اما، به قول باران، «جنگ منطق خودش را داره»؛ و همین «منطق» است که گاه به سلیقه افراد و مقتضیات زمان تعبیری شخصی به خود می‌گیرد و به نابسامانی‌های جنگ دامن می‌زند. همین «منطق» محمود مکانیک، کارگر کارخانه فولادسازی، را بر آن می‌دارد که در شهر باقی بماند و آماده دفاع از شهر و خانه خود باشد و باز همین «منطق جنگ» است که برخی را به لزوم اعدام اسرای عراقی معتقد و دیگری را به پافشاری بر اصول بین‌المللی پایبند می‌سازد.

«کل شعبان» دکاندار نیز تعبیر خاصی از جنگ دارد. او، که زمانی در مبارزات انقلابی فریاد «مرگ بر شاه» سر داده است، اکنون خود را محق می‌داند تا، به ازاء ماندنش در شهر و در زیر گلوله‌های دشمن و تهیه مایحتاج مردم، آنها را به نرخ‌های گران و روزافزون بفروشد و، بی‌اعتنا به اعتراض مردم، در فکر اندوختن ثروت باشد. چند نفری نیز، که به خرید خانه و اتومبیل از مردم وحشت‌زده عازم شهرهای دیگر اشتغال دارند، تابع منطق کل شعبان و مدعی به خطر انداختن سرمایه خویش هستند. بر اساس چنین منطقی است که خانه و دکان کل شعبان سرانجام به دست اشرار کهنه‌کار و مردم به ستوه آمده غارت می‌شوند و دزدان خانه‌های خالی از سکنه، به کمک مردم، دستگیر و از طریق محمود مکانیک محاکمه خلقی می‌شوند و به اعدام محکوم می‌گردند و به دست ننه باران و «عادل» نوجوان تیرباران می‌گردند.

سرانجام، اواخر پاییز، پیغامی از جانب یکی از برادران راوی را به منزل متروک می‌کشاند. مشاهده خانه آسیب‌دیده از گلوله‌های دشمن و احیای خاطرات گذشته و دیدن لباس‌های خالد راوی را به تلاطمات روحی می‌کشاند. عاقبت زنگ تلفن به صدا درمی‌آید و خبر بستری شدن شاهد در بیمارستان روانی و نگرانی شاهد از این‌که راوی

در اهواز کشته خواهد شد به گوش او می‌رسد.

سحرگاه، صدای انفجار مهیبی راوی را به میدان شهر می‌کشاند. اجساد ردیف‌شده در میدان و خانه‌های آشنای ویران‌شده، از جمله خانه ننه باران، حکایت از پایان زندگی افرادی دارد که تا دیروز هم سخن راوی بودند. جنگ منطقی ویرانگر و کشنده خود را دارد: بازوی جداشده محمود مکانیک که لای خوشه خشک نخل گیر کرده است انگشت سیابه‌اش را «مثل یک درد، مثل یک تهمت و مثل یک تیر سه‌شعبه» به قلب راوی نشانه رفته است.

سخنی چند دربارهٔ رمان

احمد محمود، در ارائهٔ تصویر کلی از شهرهای جنگ‌زده، وحشت و نابسامانی‌ها و آوارگی‌ها، در کنار نمایش روحیهٔ سلحشوری و مقاومت، به همان میزان موفق است که در تحلیل اجتماعی و نقد واقع‌گرایانه از تبعات جنگ.

سبک متداول او در معرفی تدریجی شخصیت‌ها و زبان ساده و روان و عاری از پیچیدگی‌های ادبی در این اثر نیز جلوه‌گر است. برخی صحنه‌های رمان نظیر مرثیه‌سرایی و سوگواری شاهد یا تلاطمات روحی راوی در فصل پایانی اثر و نیز صحنهٔ طویل و پرهیاهوی اعدام دزدان را از جمله بخش‌های برجستهٔ اثر باید شمرد.

